جلسه بیست و ششم 26/3/1398

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثی که در محضر دوستان بودیم و شاید دو جلسه و نیم یا سه جلسه در موردش صحبت کردیم بحث غیبت بود. بحث غیبت یکی از فصول مهم تاریخ انسانی است که عرض کردیم در همه تمدن های سابق و ادیان سابق هم بحث غیبت بوده است. و نه فقط بوده است در آن ایام، بلکه غیبت مطلق جزء گردنه های تاریخی است مثل قیامت، مثل ظهور، که قطعا باید محقق بشود. یعنی اگر کسی سنت الهی را در نظام کمال و هدایت ببیند، سیر مسئله را ملاحظه بکند، یقین میکند که باید غیبت باشد. پس غیبت یک امر لازم در نظام هدایتگری و عروج انسان به سمت خدا و بازگشت انسان به سوی خداست که بعضی از مسائلش را در جلسات گذشته خدمت دوستان عرض کردیم. البته غیبت یک حقیقت عامی است که مصادیق متعددی دارد و مراتب زیادی دارد که این هم باز قسمتی اش بیان شد. حتی تا این مرتبه که وقتی که انسان نظام روحی اش تعلق میگیرد به بدن و احکام بدن ظاهر میشود، در حقیقت غیبت از روح صورت گرفته است. چرا؟ چون احکام بدن ظاهر شده است. ظهور احکام بدن خود به خود با غیبت احکام روح مواجه میشود. با اینکه روح هست. روح جدا نشده است. روح در بدن انسان ها هست. با اینکه روح هست، اما غیبت محقق شده است به لحاظ روح. هر چند ظهور محقق شده است به لحاظ بدن. و چون آنی که انسان است نظام روحش است، پس به لحاظ نظام انسانی غیبت محقق شده است. چون انسان بدن نیست. بدن همراه انسان است. بدن نازله انسان است. منِ انسان بدن نیست. دقت بکنید. در نظام غیبت مطلقی هم که بعد از حضور انبیاء و اولیاء بوده است، این غیبت هم به لحاظ این است که میخواهد برگشت پیدا بکند. آنی که تا به حال ظاهر بود به لحاظ بدن ولی غائب بود به لحاظ روح، غائب بود یعنی روح احکامش سیطره نداشت، آشکار نبود، نه که نبود، آشکار نبود، حالا میخواهد احکام روح آشکار بشود. احکام بدن غائب بشود، کم بشود. نه بدن نباشد. احکامش مقهور احکام روح بشود. پس با این نگاه احکام بدن ظاهر است، احکام روح مخفی است. در دوران غیبت، دوران ظهور احکام روح است نسبت به احکام بدن.

سوال: باز هم غیبت است، وقتی نظام روح حاکم میشود، نظام بدن غائب میشود...

پاسخ: بله دیگر، در قیامت هم غیبت است، در آنجا غیبتی است که... خود غیبت در مراحل کمالی است به این معنا. ما در قیامت هم که میرویم، احکام توضیح ظاهر است، اما احکام کثرت با اینکه هست غائب میشود. پس احکام کثرت چون عدمی است، چون نقص است، غبیت در آنجا دیگر اطلاق نمیشود. چون نقص است. در قیامت غیبت بدن و عدم سیطره احکام بدن نبود نقص است. صفت سلبی است. چون صفت سلبی است، این را به عنوان غیبت اطلاق نمیکنند. اما جایی که روح احکامش مقهور میشود و دیده نمیشود، این غیبت کمال است، نبود کمال است. لذا این را میگویند غیبت. در دوران غیبتی که غیبت مطلق است، چون احکام بدن غالب است، میخواهد احکام روح غالب بشود تا بشود ظهور، این دوران، حرکت به سمت کمال است. و الا اینگونه نیست که در این دوره احکام بدن غالب بشود. نه. احکام بدن که غالب هست، میخواهد به سمت غلبه احکام روح حرکت بکند. این میشود دوران غیبت. دوران غیبت دوران تربیت نظام انسانی و عبور از یک مرحله به مرحله دیگر است. چنانچه عبور از مرحله جنینی که هنوز روح نداشت، به مرحله جنینی که روح درش دمیده شده بود یک مرحله کمالی بود. تولد در عالم دنیا یک مرحله کمالی بود، بلوغ یک مرحله کمالی بود، از جمله مراحل کمالی غیبت است که میخواهد از مرحله سلطه بدن به سمت سلطه نظام روحی حرکت صورت بگیرد.

سوال: اسم جامع کمال نیست، اینکه ظاهر و باطن را با هم داشته باشد؟

پاسخ: چرا. این در دوران خود ظهور محقق میشود. منتها در دوران ظهور که محقق میشود، اسم جامع که میگوییم، با توجه به اینکه ظاهر در آنجا با باطن... هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن، در دوران ظهور ظاهر مقابل باطن نیست. یک موقع است که اسم الظاهر حاکم است، منتها الظاهر یعنی شهادت و محسوس. مقصود این باشد. مثل الان. یک موقع هست اسم الباطن حاکم است، مثل کسانی که به نظام توحید میرسند. نظام توحیدی حاکم میشود برشان. نه نظام جامع. اما نظام جامع آن است که الظاهری که ظهور است حقیقتا، نه ظهور حاجب کننده و محجوب کننده، نه ظهوری که باطن درش محجوب بشود. نه. ظاهری که عین باطن است میشود جامع. در آنجا نه ظاهر حاجب باطن است، نه باطن حاجب ظاهر است. آن میشود ظهور. آن میشود قیامت. آن میشود کمال فوق کمال. اما انسان وقتی میخواهد به مرتبه باطن برسد، باید احکام ظاهری که تا به حال در وجودش بوده است کم کم رو به ضعف برود تا احکام باطن آشکار بشود. بعد از این مرحله آن وقت ظاهری و باطنی که عین همه است...

یک حدیث معروفی است به نام حدیث ابوهارون مکفوف، یکی دو جور نقل شده است، یک نقل نقل ابوبصیر است، یک نقل نقل ابن مکتوم است اگر اشتباه نکنم. آنجا نقل میشود که ابوبصیر یا ابن مکتوم با امام باقر علیه السلام بودند، بحث از امامت پیش آمد. دم در مسجد مدینه که ایستاده بودند، امام باقر علیه السلام به ابوبصیر گفت از این هایی که از مسجد دارند خارج میشوند سوال کن که ابوجعفر را میبینید؟ ابوجعفر کجاست؟ حالا ابوجعفر امام باقر علیه السلام است، کنار اوست. از یکی یکی سوال کرد، این ها میگفتند نه، ما ندیدیم. حضرت کنار ابوبصیر ایستاده است. بعد یک کوری داشت خارج میشد، ابوهارون مکفوف بود، مکفوف یعنی چشمش از بین رفته بوده است، حضرت میفرمایند از او هم سوال کن، تعجب میکند، میگوید آن هایی که چشم داشتند ندیدند، این که چشم ندارد میبیند؟ سوال میکند، پاسخ میدهد اینجا کنارت ایستاده است. میگوید تو از کجا دیدی؟ میگوید نورش مکشوف است، آشکار است. پس رابطه با امام در رابطه دیگری است که سابق بر این هم همینطور بوده است. یعنی آن هایی که با نگاه چشم ظاهر میدیدند، جسم امام باقر را میدیدند، تازه اینجا وقتی حضرت تجلی امامت کردند، این ها دیگر این را نمیدیدند. اما ابوهارون مکفوفی که چشم ظاهری ندارد، حضرت را را میبیند. میگوید از کجا میبینی با اینکه چشم نداری؟ میگوید نورش مکشوف است. پس نور با این چشم دیده نمیشود. همین مسئله در دوران غیبت مثل ابوهارون مکفوف رویت صورت میگیرد و این رویت بر اساس نظام چشم نیست. حتی اگر او یقین میکند که با چشم دیده است و با چشم ارتباط دارد، حقیقتش این است که با چشم نبوده است، عمدتا این در نظام... شاید بیش از 95% مشاهدات و مکاشفات و ارتباطات با امام زمان در نظام تمثلی است. منتها نظام تمثلی یعنی نظام عالم مثال، آنجا واقع میشود. هرچند در عالم جسم هم امکان پذیر است، منعی ندارد. چنانچه دیگران در زمان حضرات معصومین جسم آن ها را هم میدیدند، این دیدن هم منعی ندارد، حتی اگر در اینجا رویت خاصی صادر بشود که با جسم هم باشد، مانعی ندارد. اما عمده رویت ها در آن... چون اساس کار آن است. اساس ارتباط نظام روحی است. هرچند جامعش هم امکان دارد. هم او باشد هم این. امکان پذیر است.

این هم یک نکته که دوران غیبت دوران چه دورانی است؟ مثل تعلق روح به بدن که وقتی به بدن تعلق گرفت در بدن مخفی شد و غیبت کرد، احکام بدن ظاهر شد، به جایی میرسد بعد از بلوغ که از دوران بلوغ به بعد حالا باید احکام روح تجلی پیدا بکند و احکام بدن ضعیف بشود. لذا به چهل سالگی که انسان میرسد قهرا احکام بدن رو به ضعف میرود و احکام روح قهرا ... منتها احکام روح در حدی که او به فعلیت رسانده است. من نعمره ننکسه در بدنش است. در نظام روحی اش اگر کسی قوی باشد آنجا ننکس ندارد در نظام روحی. در نظام جسمی ننکسه. و من نعمره ننکسه فی الخلق. این در نظام خلقی اش این نکس و شکستن صورت میگیرد.

یک بحثی است که دوستان خودشان رجوع بکنند. فقط کدش را میگوییم. رابطه تیه و غیبت. در دوران موسی علیه السلام وقتی که حضرت فرمودند برویم وارد آن شهر بشویم و این ها گفتند نه، انا ههنا قاعدون ما اینجا نشسته ایم، تو با خدایت بروید، آنجا دارد که مبتلا به تیه شدند چهل سال. چون در بعضی از نقل ها رابطه حیرت و غیبت آمده است، این حیرت و غیبت نحوه ای از تیه ممکن است باشد. لذا غیبت اگر از اقسام عقابی بود، آن وقت ابتلا به تیه معنا میدهد اگر عقابی باشد. رابطه تیه و غیبت را به المیزان رجوع کنید. المیزان نخواسته بگوید تیه و غیبت را. اما بحث تیه را المیزان در ج5 ص286-297 آورده اند. از آنجا خیلی میشود سوژه گرفت. منتها چون بحث یک بحث دقیقی است و الان اگر بیاوریم یک جلسه وقت میبرد، ما ازش عبور میکنیم. دوستانی که بیشتر مایلند به آنجا رجوع بکنیم.

چند روایت بخوانیم و بعد وارد بحث بعدی بشویم. این روایت را تندتر میخوانم، فقط نکته هایش را عرض میکنم. بعضیش هم شبیهش را گفته ایم، اما چون نکته اضافه دارد عرض میکنیم.

در حدیث زراره عن ابی عبدالله علیه السلام فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَأَيَّ شَيْ‏ءٍ أَعْمَلُ در زمان غیبت که امام نیست چه کنیم؟ قَالَ يَا زُرَارَةُ إِنْ أَدْرَكْتَ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَأَلْزِمْ هَذَا الدُّعَاءَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ تا آخر دعا. این از محکمات شروع میکند که معرفت الهی است، بعد معرفت نبی، ببینید محکمات است، توحید، نبوت، و بعد اللهم عرفنی حجتک، فإنک ان لم تعرفنی حجتک، ضللت عن دینی. تا میرسد به متشابهاتی که برای این در این دوره متشابه است. تا حجت را بشناسد. پس از محکمات شروع میکند. استمرار بر محکمات. جای بحث دارد. ما فقط مختصر عرض میکنیم.

عن مالک بن حمزه قال امیر المومنین علیه السلام کیف انت اذا اختلفت الشیعة هکذا. وقتی شیعه خیلی خیلی اختلاف پیدا بکنند و شبّک علی اصابعه و ادخل بعضها فی بعض، یعنی اختلافات اینقدر متراکم و تو در تو بشود. فقلت یا امیر المومنین ما عند ذلک من خیر، آن وقت وقت خیری نیست. اینقدر اختلافات زیاد و مشتابه. حضرت فرمودند الخیر کله عند ذلک. یعنی وقتی اختلافات اینقدر شدید میشود... یک بحث بسیار عالی دارد، ان شاء الله این را در بحث انقلاب اسلامی عرض خواهیم کرد که هر چقدر شیطان در وسوسه اش قوی تر باشد، دوره و عصری است که استعدادها در بالاترین رتبه خودش قرار دارد و حق در بالاترین رتبه قرار دارد. لذا اینجا حضرت میفرمایند آنجایی که اینقدر اختلافات زیاد میشود و ... معلوم میشود مردم آن عصر کشش پیدا کردن حق از باطل را در این دوره دارند تا این مرتبه. لذا میفرماید الخیر کله عند ذلک. خیلی بحث دقیقی است. این ها سنت های تاریخ است. سنت های الهی است. که هر جا شدت فتنه میشود... لذا قبل از ظهور حضرت شدت فتنه در اوج خودش است. الخیر کله عند ذلک، یا مالک عند ذلک یقوم قائمنا، وقتی شدت فتنه محقق میشود و مردم میدانند چطوری بر آن دینشان بصیر بمانند، اینجاست که حضرت می آید. یعنی استعدادها به فعلیت میرسد و حضرت قیام میکنند. خیلی بحث جالبی است. سنت های الهی از این ها استفاده میشود.

عن ابن ابی عمیر عن موسی ابن جعفر فی حدیث قال قلت له الائمة تکون فیه من یغیب؟ قال نعم، یغیب عن ابصار الناس شخصه و لایغیب-خیلی روایت زیباست-عن قلوب المومنین ذکره. یعنی رابطه با حضرت در کجا محقق میشود؟ در نظام روح که اینجا به عنوان قلوب مومنین ذکر شده است. یعنی از ابصار ناس شخصش غائب است، اما از قلوب مومنین ذکرش لایغیب. پس غیبت به دو عنوان برمیگردد. غیبت به لحاظ بدن، عدم غیبت به لحاظ نظام قلب و روح. تصریح روایت است. یغیب عن ابصار الناس شخصه اما لایغیب عن قلوب المومنین ذکره. پس معلوم میشود عدم غیبت در مرتبه روح است. پس اگر نشان داده میشود که در این دوره به جهتی دوران غیبت است، اما به جهتی دوران غیبت نیست که قبلا هم عرض کردیم، چون امام در صحنه است، امام مدبر کارهاست. تاکید روی این داشته باشید. امام در دوران غیبت مدبر کار است و چون مدبر کار است به این لحاظ در غیبت نیست. به لحاظ شخصش که مثل قرص خورشید است، دیده نمیشود در غیبت است. در روایت دیگری که این روایت هم خیلی روایت مهمی است از جهت وظیفه شناسی است. امروز اسمش را جور دیگری میگذارند، ولی ما میگوییم وظیفه شناسی.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اصبحت و امسیت لا تری اماما تأتمّ به، اگر صبح کردی و شب کردی در حالی که دیدی امامی که اقتدا کنی بهش نیست، یعنی دوران غیبت، چکار بکنی؟ حضرت میفرمایند، فاحبب من کنت تحب. آنی را که تا به حال دوست داشتی، دوست داشتن های یقینی، دوست داشتن های محکم را که آن سلسله جلیله انبیاء و ائمه علیه السلام بودند را، فاحبب من کنت تحب، و ابغض من کنت تبغض. آنی را که باید بغض میداشتی در محکماتت و محبت میداشتی در محکماتت، آن ها را حفظ کن، حتی یظهره الله عز و جل. یعنی از راه محکمات عواطف و احساسات که محبت و بغض است که از یک معرفت نشأت گرفته است، حفظ آن انسان را به ظهور میرساند. این خیلی بحث دقیقی است که دسته ای از روایات بر این دلالت دارند. یعنی بابی از روایات داریم در اینکه وقتی دوران غیبت میرسد انسان چکار بکند. محبت های محکم سابق را که میداند این ها درست بوده است را... این بحث به عنوان یک سنت است در همه جاهایی که انسان گرفتار متشابه میشود. در جایی که گرفتار متشابه میشود چکار بکند؟ نسبت به آن محکمات محبت یعنی رابطه عملی و معرفتی، محبت تا عواطف و احساسات کشیده شده است از معرفت تا اینجا، آن را محکم بکن، هرچقدر آن را محکم بکنی... و بغضت را هم... نه فقط محبت را، بغض را هم به همین نسبت محکم بکن. یعنی آن هایی که داشتی را حفظ بکن. این میتواند تو را رهنمون بکند به سمت جایی که متشابه است. در هر کاری همینطور است. هرجا انسان بر سر دو راهی گیر کرد، برگردد یک قدم عقب تر. آن قدم عقب کجاست؟ آن محکمات سابقش. آن ها را مستحکم کند. آن ها را برش اصرار بکند، پای آن بایستد. در هر جایی دیدید برایتان یک تشابهی، یک سایه روشنی شده است، این به عنوان یک اصل است. از آنجا دوباره راه آشکار میشود. اما اگر انسان اصرار کرد در سایه روشن خواست قدم بردارد، به ضلالت می افتد. قف عند الشبهات یعنی همین. ایستادن و برگشتن و از محکمات دوباره حرکت کردن، یعنی تحلیل به محکمات دوباره و حرکت از محکمات به سوی متشابهات، این تحلیل از جانب محکمات در حب و بغض، نه فقط محبت تنها. هم حب، هم بغض، هر دو را باید برگردد محکماتش را پیدا کند. اگر محکمات را پیدا کرد... از بس این ها را برای ما زیاد فرمودند، و انواع راه ها را فرمودند، ما قدردان نیستیم. و اگرنه همین یک کلام کفایت میکرد در اینکه اگر انسان همین را داشت و همین، در راه ها و کارهایی که برایش پیش می آید راه را بتواند راحت پیدا بکند با این نگاه و این بیان که اینجا حضرت فرمودند.

-برگشت بواسطه خطایی است که در محکمات صورت گرفته است...

آن یک بحث دقیقی دارد که انسان چطور به متشابه گرفتار میشود. آیا گرفتار شدن به متشابه از یک عدم انجام درست وظیفه در سابق نشأت میگیرد، یا نه، خود این گاهی یک ابتلا است؟ هر دو اش هست. یعنی گاهی انسان مبتلا میشود به یک متشابهی، چون قبلا در یک وظیفه ای کوتاهی کرده است. تعبیری که در بعضی روایات دارد این است که انسان اگر به حرج یا تزاحم مبتلا میشود، مربوط به این است که یک جایی در تکلیفش کوتاهی کرده است، حالا مجبور است بین دوتا یکی را انتخاب بکند. نمیتواند استیفا بکند نتیجه را، چون یک جایی کوتاهی کرده است، اثرش حالا ظاهر شده است. لذا در روایت دارد که انبیاء مبتلا به حرج نمیشدند، انبیاء مبتلا به تزاحم نمیشدند، تعبیر دقیقی است. رویش باید کار کرد. چون هیچ خلاف تکلیفی برایشان نبوده است قبلا. این یک نکته.

یک نکته دیگر این است که گاهی ابتلا ایجاد میشود به متشابه، اما ابتلای به متشابه برای عروج است، برای عروج است، تا این محکماتش را مستحکم تر بکند، توجه بیشتری بکند تا متشابه تبدیل به محکم بشود. این دوتا راه دارد. خیلی هم خودش بحث دقیقی است که راه را جوری گذاشته اند که کسی تخطئه نشود. و الا اگر فقط فرض اول بود، هرجا متشابه پیش می آمد، انسان خودش یا دیگران را تخطئه میکرد که پس معلوم میشود یک جا کوتاهی شده است تا این به متشابه مبتلا شده است. اما یک راه را گذاشته اند که ممکن است این تشابه مربوط به آزمایش و ... لذا غیبت خودش یکی از دوران تشابه است. دورانی تشابهی است تا استحکام بالاتر برای عده ای، همانطور که گفتیم سربازی به سرداری تبدیل بشود، و برای عده ای عقاب است. دوران غیبت دوران تشابه است، میشود یک عقاب برای آن ها.

در روایت از امام صادق علیه السلام میفرماید که قال کیف بکم اذا بقیتم بلا امام هدی و لا علم یری؟ آن وقتی که امامی که هدایتگر باشد و پرچمی که دیده بشود نباشد چه میکنید؟ کیف بکم؟ چکار میکنید آن موقع؟ خود حضرات گاهی ابتداء مطرح میکردند. چون این ها هنوز نچشیده بودند. در دوران امام صادق علیه السلام کسی غیبت را نچشیده بود. عرض کردیم جریان غیبت مطرح شده بوده و از ابتدای دوران انبیاء بوده، اما غیر از آن کسی است که در دوران غیبت واقع شده است. لذا اینجا باید صحبت بکنند، بیان بکنند، خودشان گاهی ابتداء بحث را پیش میکشیدند. یبرأ بعضکم من بعض. طوری میشود در دوران غیبت که با اینکه شما شیعیان هستید، اما بعضی تان از بعضی برائت میجویید. مبتلا میشوید به این. دشمنی بین مومنین پیش می آید. فعند ذلک، اینجایی که کار سخت میشود، تشابهات زیاد میشود، تمیزون و تمحصون و تغربلون. اینجا جای تمیز است. میز یک مرتبه است، تمحصون، محص شدن یک مرتبه است، تغربلون، غربال شدن یک مرحله است. در روایات مختلف گاهی جای این ها عوض شده است. سه کار است. تمیز، تمحص و تغربل صورت میگیرد. این هم یک بحث که اگر اینجا رسید باید چکار بکنند؟ بر محکماتی که محبت ها و بغض های سابق بود، محکم بایستند میتوانند... یبرأ بعضکم من بعض یعنی بین شیعیان اختلاف می افتد وقتی امام نیست.

در روایت دیگری محمد بن منصور عن ابی عبدالله قال کنا عند ابی عبدالله علیه السلام جماعة نتحدث. داشتیم حرف میزدیم، جمعی بودیم. فقال لنا فی ای شیء انتم، راجع به چی دارید صحبت میکنید؟ هیهات هیهات، معلوم است که داشتند در مورد غیبت صحبت میکردند. هیهات هیهات، این تعبیر برای عظمت کار است و اینکه نسبت به آنچه فکر میکنید، خیلی دورتر از این حرف ها و سنگین تر از این حرف هاست. هیهات هیهات لا و الله، لا یکون ما تمدون الیه اعینکم، آن چیزی که دارید چشم هایتان را به آن سو می اندازید، چشم هایتان را به آن سو میکشید و فکر میکنید راجع به آن، حتی تغربلوا، لا یکون حتی تغربلوا، لا و الله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمیزوا. اینجا غربال را اول آورد و تمیز را دوم. لا و الله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمحصوا. لا و الله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم الا بعد ایاس، بعد مایوس شدن. یعنی کار خیلی سخت میشود. به همین راحتی نیست. پنجمین مرتبه این است که لا و الله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد. یعنی باید به سمت محوضت حرکت بشود. یسعد من یسعد و یشقی من یشقی. این یشقی من یشقی و یسعد من یسعد مرتبه ای است که باید سعید به سعادت برسد. یعنی در این ابتلائات سعید به محض میرسد. در همین ابتلائات است که شقی به محض میرسد. به محض شقاوتش میرسد. پس دوران محوضت است. دوران غیبت دوران محوضت است. حالا این دوران محوضت بحث بعدی مان است.

عن جابر الجعفی قال قلت لابی جعفر علیه السلام متی یکون فرجکم؟ فقال هیهات هیهات لا یکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا. یعنی آن جایی که به عنوان غربال و تمحیص و تمییز بیان کرد، اینجا سه تا را به عنوان غربال مطرح کرد. یعنی این ها معنا میدهد. تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا، یقولها ثلاثا حتی یذهب الکدر و یبقی الصفو. یعنی محض شدن. خیلی سخت است محض شدن. گفتنش ساده است. قصه های محض شدن اگر شد یکی دوتایش را نقل میکنیم ببینید محوضت جزء تمام سنت های الهی از ابتدای خلق آدم بوده است. نظام تکوین به گونه ای به سمت محوضت دارد میرود که خاک میخواهد بشود نور، این یک نحوه محوضت است، حرکت جوهری عالم به سمت نورانیت و تجرد یک نحوه از محوضت است، نحوه دیگر در نظام تشریع است که بین کفر و ایمان محض جدایی ایجاد بشود. به طوری باشد که مومنی در دل کافری نمانده باشد، استعداد ایمانی در درون اهل کفر باقی نمانده باشد و استعداد کفری و فجوری در دل اهل ایمان باقی نمانده باشد. این میشود محوضت. این سنت محوضت است که هستی با تمام وقایع تاریخی اش و حوادثش و ابتلائات میخواهد به این سمت حرکت کند. یعنی تمام وقایعی که پیش می آید از وقتی که انسان نطفه اش بسته میشود تا وقتی که به دنیا می آید، تا وقتی که به بلوغ میرسد، تا وقتی که به سن بلوغ عقلی اش میرسد که چهل سالگی است، تا وقتی که دارد از دنیا میرود، تمام این ها، تا مرتبه برزخ و قیامت، همه مربوط به سنت محوضت است. این خودش یک بحث مهمی است.

در روایت دیگری میفرماید عن مفضل بن عمر عن ابی عبدالله علیه السلام ان امیر المومنین علیه السلام قال اعلموا ان الارض لا تخلوا من حجة الله، چند قاعده اینجا میفرمایند. قاعده اول این است که ان الارض لا تخلو من حجة الله عز و جل، هیچ گاه زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود. این یک قاعده. قاعده دوم این است که لکن الله سیعمی خلقه عنها بظلمهم و جهلهم. اما مردم کور میشوند از دیدن، برای مردم ندیدن نسبت به حجت محقق میشود. منتها بظمهم و جهلهم. چون ظلمت و جهل هست، ظلمت برمیگردد به فعلی که ایجاد شده است، جهل هم همینطور. ظلمهم و جهلهم دو معنا پیدا میکند. یک موقع است استعدادی را به فعلیت میرسانند، میشود ظلم و جهل. این ظلم و جهل مثل جایی است که انسان با ظالم بودنش عدالت را در وجودش از بین برده است. با جهالت علم را تفویت کرده است. این یک مرتبه. معنای دوم این است که جایی که استعداد است و میخواهد به فعلیت برسد، آنجا که استعداد هنوز به فعلیت نرسیده است، اطلاق ظلم برش میشود، منتها نه از باب ظلم فعلیت، ظلم اینکه این استعداد تا به فعلیت نرسد ظلم است. لذا آن آیه بر این دلالت دارد که:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً

میگوید چرا عرض امانت کردیم؟ عرض امانت برای این است که انسان ظلوم جهول است. انسان قبول کرد عرض امانت را چون ظلوم جهول است. ظلوم جهول است تعریف است یا تنقیص است؟ اینجا تعریف است. قبول امانت برای تعریف است. چرا؟ چون این استعداد هست. به دیوار نمیگویند ظلوم، به دیوار نمیگویند جهول. به جایی که استعداد هست... لذا اینجا هم هر دو سنخ را شامل میشود. گاهی غیبت محقق میشود، به ظلمهم و جهلهم، فعلیت ظلم و جهل، یعنی عقابی. گاهی سیعمی خلقه عنها بظلمهم و جهلهم، یعنی استعداد تا به فعلیت برسد. این دوتا درست است.

این سنت دوم بود. سنت اول این بود که لا تخلو من حجة الله عز و جل. سنت دوم این بود که سیعمی خلقه عنها بظلمهم و جهلهم. سنت سوم این است که ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجة لله ساخت باهلها. اگر یک لحظه عالم از وجود حجت خالی بشود، زمین ساخت باهلها، اهل خودش را خواهد بلعید، فرو میبرد. سنت چهارم این است که و لکن الحجة تعرف الناس، او مردم را میشناسد چون هست، از آن طرف غیبت نیست، لذا تعرف الناس و لا یعرفونها، اما مردم او را نمیشناسند. خیلی این ها جالب است. هست، او میشناسد، اما این ها نمیشناسند. کما کان یوسف یعرف الناس و هم له منکرون. حالا در رابطه با یوسف یک بحثی است که خودتان پی اش را بگیرید. ابتلای به غیبتی که برای یوسف ایجاد شد، برای یعقوب نحوی بود، برای یعقوب چی بود این ابتلا به غیبت یوسف؟ یک کمال بود. یک رشد ایجاد کرد. برای برادران یوسف یک بحثی بود، برای بنیامین یک بحثی بود، برای مردم یک بحثی بود. برای مردم کنعان یک بحثی بود، برای مردم مصر که آنجا هم با اینکه حاکم بود، ولی غائب بود. پس غیبت میسازد با حاکمیت؟ میسازد. این ها خیلی مهم است. چشم بندی نیست. این ها استفاده از صنعت عکس است. با اینکه یوسف حاکم بود اما غائب بود. غائب بود از چی؟ مردم نمیدانستند او کیست. مردم یوسف را به عنوان یک شخص حاکم میشناختند، نه به عنوان نبی، نه به عنوان کسی که همه هدایتگری... لذا غائب بود، اما حاکم بود. این ها شعار نیست. همین جریان ممکن است در رابطه های بعدی برای ما پیش بیاید. یعنی در یک دوره ای حضرت مرتبه ای از سلطه را داشته باشند، اما کسانی که هستند حضرت را در حد یک حاکم فقط بشناسند. عیب ندارد. یعنی همچنان که یوسف حاکم بود، ولی کسی به عنوان یوسف نمیشناخت او را، غائب بود، تعبیر را ببینید، این ها سنت های الهی است. حتی ظهور یوسف برای هر کدام از این طایفه ها مختلف بود. بنیامین زودتر از برادران شناخت. چرا؟ چون برای بنیامین ابتلا به نحوی بود، ظلم نکرده بود به یوسف. در وقت به چاه انداختن و بد عهدی او خبر نداشت و مطلع نبود. لذا زودتر شناخت.

سوال: از پدر هم زودتر شناخت.

پاسخ: زودتر شناختن از پدر بحث دیگری دارد. اما از برادران زودتر شناخت. لذا میبینید در سفر دوم بنیامین شناخت، برادران در سفر سوم آمدند و شناختند. از جزئیاتش عبور میکنیم.

سوال: مثل همان غیب الهی است، خدا هم حاکم غائب است، قیامت حاکم ظاهر است.

پاسخ: بله دیگر.

در حدیث اسحاق بن سعد اشعری که از قمیون است عن ابی محمد الحسن بن علی از امام عسکری علیهما السلام، و الله لیغیبن غیبة لا ینجو فیها من الهلکة الا من ثبته الله علی القول بامامته و وفقه للدعا بتعجیل فرجه. کسی از این غیبت در امان میماند که... و الله لیغیبن غیبة لا ینجو فیها، نجات پیدا نمیکنند از این غیبت الا من ثبته الله علی القول بامامته، یعنی راه این است که امامت های سابق را، محکمات سابق را محکم نگه دارد تا راه برایش باز بشود. از آنجا راه پیدا میکند. روایاتی که آمده است، محکماتی که القا شده است از طریق حضرات معصومین. الا من ثبته الله علی القول بامامته و وفقه للدعا بتعجیل فرجه، که رابطه اش با انتظار باشد و رابطه انتظاری اش دائم باشد. و فقه للدعا بتعجیل فرجه. نه اینکه فقط بعد از هر نمازی[صلواتی] بگوید و عجل فرجهم. این و عجل فرجهم انتظار باشد. مثل کسی که منتظر است محبوبش برسد، با این نگاه، این حالت... خدای سبحان این استعداد را بدون فاعلیت و بدون فعلیت نمیگذارد. این را اجابت میکند.

فقلت له یابن رسول الله فان غیبته لتطول؟ طولانی میشود؟ قال ای و الله. بله قسم به خدا. حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القائلین به. نه اکثر مردم. اکثر الناس نه. اکثر القائلین به. آن هایی که قائلند به این. فلا یبقی الا من اخذ الله عهده بولایتنا. منتها یک بحثی است که ...

سوال: نا امید میشود آدم.

پاسخ: میخواهم چیزی بگوید که نا امید نشوید، برای خودمان امید داشته باشیم، یک بحثی است که یک عده ای پایدار میمانند در همه زلزله هایی که می آید، از جهت اعتقادی و شبهات. این ها میشود سرداران حضرت. اما ما یک دسته روایاتی داریم که آن ها هم سر جایش محفوظ است و درست است، آن روایات میفرمایند اگر کسی ذره ای از ایمان در دلش باشد بالاخره نجات پیدا میکند. این دو دسته را چطور میشود جمع کرد؟ جمع بین این دو اینطوری است که وقتی حضرت ظهور میکنند، اولین بحث ها و مطالبی که مطرح میکنند، اکثریت بالاتفاق پخش میشوند و دور میشوند از حضرت. بعد دوباره حضرت بیانات دیگری را میفرمایند، مردم دوباره جمع میشوند. یعنی آن عده ای که میمانند در آن مرتبه، خواصی هستند که این ابتلا آن ها را به مرتبه خاص الخاصی رسانده است. اما بقیه مردم اگر ذره ای از ایمان در وجودشان مانده، طرد میشوند و مقابل حضرت میشوند؟ میگوید نه. این ها یک خرده دور میشوند، اما دوباره برمیگردند. این هم برای دل خوش کنک ما که اگر هم این ابتلائات سخت شد، ریزش رخ داد، این ها مجموعه روایات است، مجموعه روایات را باید با هم دید. اگر تک تک این روایات را آدم ببیند یا رجایی مطلق میشود، میگوید اگر ذره ای ایمان باشد بالاخره نجات پیدا میکنم، پس تمام است، یا اینور می آید میگوید پس همه میریزند، ریزش ها ... نه. جمع بین روایات است که ریزش است قطعا، سقوط مقام هست قطعا، خصیص شدن هم در کار هست که رویش است قطعا. اما جمع بین این ها این است که یک عده ای در این ابتلائات میشوند خصیصین، میشود خواص تام، یک عده ای هم میشوند دامنه. این دامنه هم اهل نجاتند. اما خیلی از دست میدهند، با اینکه نجات پیدا میکنند. این دوتایش در کنار هم است.

سوال: الان که جمع شیعه در دنیا رو به ازدیاد است، یعنی ما به ظهور نزدیک نشدیم؟

پاسخ: الان فکر میکنید از اکثر قائلین به حضرت بپرسید، این ها اعتقاد به حضرت دارند. همین الان در جمع ما اگر بخواهند زیر و رو بکنند یک واقعه ای پیش بیاید، الان چند نفر ما معتقدیم؟ این همین است.

سوال: یعنی آن حقیقت وجود آدم ها...

پاسخ: آنی که در آخرین ابتلائاتی هم که پیش می آید، میگوید آن ها نمیریزند. و الا ممکن است اکثریت قریب به اتفاق هم شیعه بشوند، اما با این حال این حدیث صدق میکند. یرجع عن هذا الامر یعنی از آن واقعیت و حقیقتش. یعنی اگر واقعه ای جدی شد، این ها جزء ریزش ها هستند. منتها کدام ریزش؟ ریزشی که اصلا برگشت پذیر نیست؟ یا ریزشی که برگشت پذیر است؟ ریزش برگشت پذیر. البته ریزش برگشت ناپذیر هم داریم. چنانچه در جنگ احد دارد که وقتی جنگ احد شد، چی شد؟ فرار کردند. چند نفر باقی ماندند. اما بعد دارد که امنه نعاس... این هایی که داشتند فرار میکردند دو دسته شدند. یک عده رفتند که رفتند. سه روز بعد رسیدند مدینه. آنقدر دور رفتند، مدینه هم نرفتند. وقتی رسیدند به مدینه پیغمبر بهشان گفت اینقدر هم نمیخواست دور بروید. تا آنجاها که خبری نبود. سه روز بعد رسیدند مدینه. اما عده ای یک خرده که از صحنه جدا شدند، تعبیر قرآن این است که امنه نعاس را بر این ها غلبه دادیم، یعنی یک چرت. یک دفعه این ها گفتند داریم چکار میکنیم؟ پیغمبر را تنها گذاشتیم. برگشتند. ببینید چقدر خدا لطیف و مهربان است. این روایات را با این نگاه ببینید. مقام خاص را از دست میدهند، اما مقام عام را در ایمان به حضرت... همان که اگر ذره ای از ایمان باشد، نجات حاصل میشود. این ها مهم است. آن ذره را هم قبلا بحثش را مفصل کردیم. روش اینکه چرا یک ذره نجات دهنده است با اینکه ممکن است یک اغلبی در وجود انسان عدم ایمان باشد، یک بحث زیبایی دارد که خواجه در شرح اشارات خیلی زیبا این روایت را بیان کرده است.

در روایت بعدی میفرماید فان غیبته لتطول؟ قال ای و الله حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القائلین به، فلان یبقی الا من اخذ الله عهده بولایتنا و کتب فی قلبه الایمان و ایده بروح منه. نه فقط ایمان تنها، ایده بروح منه. ایده بروح منه را در کلمات قرآن کریم برای کی به کار برده است؟ در مورد عیسی روح الله به کار برده است. ایدناه بروح القدس، ایدناه بروح منه. ایدناه بروح من یعنی این ها میشوند جزء خواص، خصیصین. مثل انبیاء سابق. این رتبه محضیت را پیدا میکنند. ایدناه بروح منه یک کلام صاحب تشکیک است. این روح من گاهی روح قدسی است، گاهی روح ایمان است. درست هم هست، هر دو هم سازگار است. دو مرتبه از بیان است در جای خودش.

روایت بعدی روایت عبد العظیم حسنی است که نقل شده است این چهارشنبه 15 شوال وفات حضرت عبد العظیم حسنی است. حضرت عبد العظیم حسنی به نقلی دو امام، به نقلی سه امام و به نقلی چهار امام را ادراک کرده است. قطعا امام جواد و امام هادی علیهما السلام را ادراک کرده است. به لحاظ بعضی روایات که مستقیم از امام رضا علیه السلام نقل کرده است، معلوم میشود امام رضا علیه السلام هم با این سند خیلی از بزرگان قبول کرده اند که ادراک کرده است. و به لحاظ بعضی روایات دیگر امام عسکری علیه السلام را هم درک کرده است. اما سه امامش شاید قول قوی تر باشد. امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام. از هر سه بزرگوار هم مدال افتخار دارد.

عن عبد العظیم الحسنی عن محمد بن علی بن موسی بن جعفر، اینجا از امام جواد نقل میکند، عن آبائه عن علی علیه السلام، ببینید، کسی که عاشق است، وقتی روایت هم میخواهد نقل بکند ببینید چطوری روایت نقل میکند، سلسله سند سلسله ائمه اند. عن محمد بن علی بن موسی بن جعفر عن آبائه عن علی علیهم السلام، اصلا خوشش می آید این ها را ذکر کند. میتوانست بگوید عن محمد بن علی. ولی گفته است عن محمد بن علی بن موسی بن جعفر عن آبائه عن علی علیه السلام، آن شاخص را هم می آورد، این ها لطافت هاست در روایات، گاهی این هایی که اهل ولایت بودند... ما الان برایمان عادی است، اما گاهی در نقل یک روایت، صدر روایت از ذیل روایت مهمتر بوده است که این سلسله را بیاورد ذکر بکند، چون ما نمیدانیم آن موقع ها چه ابتلائاتی بود، چه ریزش هایی بود، چه رویش هایی بود، چه ابتلائاتی بود، اینکه این سلسله را الان ما به بچه کوچک میگوییم دوازده امام را ذکر کن، میشمارد برایمان، به این راحتی نبود که. بزرگان میلغزیدند در این شمردن ها و می افتادند، لذا این سلسله ذکر کردن ها چقدر درش حال است، چقدر این ها مکیف میشدند این سلسله را ذکر میکردند که چقدر معارف القا کردند با همین ذکر سلسله، ولی برای ما الان فقط یک اطاله کلام است، میگوییم طول کلام شده است. این ها ظرافت است. البته نسبت به بحث حواشی است.

نقل میکند از امام جواد علیه السلام ألا فمن ثبت منهم، هر کدام از شیعیانی که ثبت منهم علی دینه و لم یقس قلبه بطول غیبة امامه فهو معی فی درجتی یوم القیامة. خیلی تعبیر بلند است. در دوران غیبت هر کسی ایمانش محفوظ ماند در ابتلائات و ریزش پیدا نکرد، قبلش قسی نشد، عادت نکرد بطول غیبة امامة، این لم یقس قلبه بطول غیبة امامه یک حرف خیلی کش داری است. عادت کردن به این معنا که انسان دیگر صبح و شامش نگران و منتظر نیست. گاهی هم در زندگی اش یک حرفی پیش می آید. این عادت است. یقس قلبه. یک موقع هم یقس قلبه که در بعضی روایات آمده است، یعنی اصلا برمیگردند. آن هم یک مرتبه اش است. و لم یقس قلبه بطول غیبة امامه فهو، موضوع و محمول را دقت بکنید، حکم و موضوع را دقت بکنید، اگر حکم را دیدیم، عظمت حکم نشان میدهد که آن موضوع چقدر عظیم است. حکم چیست؟ فهو معی فی درجتی یوم القیامة. امام جواد علیه السلام میفرمایند کسی که در این دوره... اگر ما روایات را تعارف ندیدیم، در کلام حضرات هیچ تعارف نیست. مثل ما نیست که ما میگوییم نوکرتیم، چاکرتیم، ارادتمند شماییم. این ارادتمندهایی که ما مینویسیم، ارادتمند کجا ارادتمند است؟ ارادتمند یعنی اراده من تابع اراده توست. یعنی تو اراده بکن من انجام میدهم. یعنی اراده من تحت اراده توست. اما این ها همه تعارفات است. در زبان معصوم وقتی بیانی میکند، محض واقع است، محض آن حقیقت واقع است. میفرمایند فهو معی فی درجتی یوم القیامة. خیلی بحث بلند است. معی، نه فقط معی، چون حضرات معصومین علیه السلام در نظام تشکیکی با هر کسی که از آن ها اطاعت میکند، اگر کسی یک حکم خدا را انجام میدهد، مع اوست با این حکم. کسی که ده تا حکم انجام میدهد مع اوست. لذا همه در قیامت جوار دارند با حضرات، به مقدار اطاعتی که داشتند و محبتی که داشتند. جوار دارند. همسایه اند. اما در اینجا میفرمایند فهو معی فی درجتی. این فی درجتی نشان میدهد... مع عام است، اما درجه خاص است. فهو معی فی درجتی یوم القیامة، آن هم یوم القیامة، یعنی در دنیا اگر بود معی فی درجتی، ممکن بود بعد زوال پیدا بکند. اما معی فی درجتی یوم القیامة. یعنی امروز به گونه ای محقق میشود که تا قیامت ادامه دارد. خیلی عالی است.

سوال: باطن امیر المومنین در دوره غیبت یک تجلی ای پیدا کرد که همه وصل کردند به امیر المومنین که امیر المومنین میفرمایند با من است.

پاسخ: بله. همچنین پیغمبر اکرم.

سوال: سرش چیست؟ دوره غیبت باطن امیر المومنین دارد ظهور میکند؟

پاسخ: ما در اذن ورود میگوییم غائب شما مثل حاضر شماست. یعنی آنجا نظام بدن حاکم نیست، لذا همه این ها ظهورات امیر مومنان علیه السلام بودند. لذا در رجعت امیر المومنین در هر رجعتی... لذا میگویند کرار است. کرار است یعنی چی؟ حیدر کرار یعنی چی؟ تعبیر روایت این است که در برگشت همه معصومینی که برمیگردند دوره به دوره، امیر المومنین با همه دوره ها هست. کرة بعد کرة، رجعة بعد رجعة، پس نشان میدهد ظهور امیر المومنین است در هر دوره ای. در همین جا هم الان همینطوری است. هر امامی هست ظهور امیر المومنین است، این ظهور هم ظهور امر وصایت است. ان شاء الله روزی مان بشود همه اش، هم ظهور را ادراک بکنیم، هم رجعت را ادراک بکنیم ان شاء الله. هوسش ان شاء الله تبدیل به یک طلب بشود.

در روایت بعدی میفرماید من ثبت علی ولایتنا فی غیبة قائمنا اعطاه الله عز و جل اجر الف شهید من شهداء بدر و احد، یعنی اینقدر سخت است.

در روایت دیگری میفرماید... غیبتین احداهما اطول من الآخر الی ان قال و اما الاخری فیطول امدها حتی یرجع عن هذا الامر کثیر ممن یقول به. اکثر آن هایی که قائلند به این، منتها گفتیم چطوری این ها یرجع، فلا یثبت علیه الا من قوی یقینه و صحت معرفته و لم یجد فی نفسه حرجا مما قضینا و سلم لنا اهل البیت، این راهش است. یعنی تمرین اطاعت باعث میشود در آن دوره تثبیت بشود.

این روایت هم روایت زیبایی است، باز از مفضل است، اقرب ما یکون العباد الی الله عز و جل و ارضی، نزدیک ترین وقتی که به خدا نزدیک میشوند و ارضی ما یکون، بهترین جایی که خدا راضی میشود از این ها، اذا افتقدوا حجة الله، ببینید این چقدر تعریف از غیبت است، این الان تعریف است یا تنقیص است از غیبت؟ بالاتر از این میشد از غیبت تعریف کرد؟ بگوید اقرب ما یکون العباد الی الله و ارضی ما یکون عنهم اذا افتقدوا حجة الله و لم یعلموا بمکانه، نمیدانند، خبر ندارند. و هم فی ذلک... اما حالشان چیست این ها در آن زمان که ارضی و اقرب است؟ هم فی ذلک یعلمون انه لم تبطل حجج الله، حجت خدا باطل نشده و از بین نرفته. این یقین را دارند. فعندها، وقتی اینطوری شد، اگر به اینجا رسید، فتوقعوا الفرج کل صباح و مساء. اگر کسی به اینجا رسید که یعلمون انه لم تبطل حجج الله، فعندها توقعوا الفرج کل صباح و مساء، هر صبح و شام منتظر باشد که امکان فرج هست. و إن اشد ما یکون غضب الله علی اعدائه، میگوید اگر گفتیم اقرب و ارضی، اشد غضبا هم همین دوره است. یکیش میشود برای مومنین، میشود اقرب و ارضی، برای کفار میشود اشد غضبا. دو وجه غیبت را دارد در این روایت بیان میکند. و ان اشد ما یکون غضب الله علی اعدائه اذا افتقدوا حجة الله. همین فقدان حجت برای مومن شد ارضی و اقرب، برای کفار میشود اشد ما یکون غضب الله علی اعدائه اذا افتقدوا حجة الله فلم یظهر لهم و قد علم ان... خدا میداند، این سنت الهی است، قد علم ان اولیائه لا یرتابون، خدا میداند که اولیاء الهی لایرتابون، و لو علم... ببینید، این هم خلفش است. میخواهد قاعده را تاکید بکند. این سنت ها مهم است. این ها را اگر رج بکنیم، کلید دست انسان میدهد، کل مباحث دیگر را میتوانیم با این کلید ها متشابهاتش را به محکم برگردانیم. و لو علم انهم یرتابون، خدا اگر میدانست این ها بواسطه غیبت به شک می افتند، لما غیب حجته طرفة عین. پس شک از ناحیه غیبت ایجاد نخواهد شد. هیچ شکی از جانب غیبت ایجاد نخواهد شد. هر شکی که برای کسانی که در دوران غیبت هستند ایجاد میشود از خودشان است نه از غیبت. این خیلی مهم است. و لو علم انهم یرتابون لما غیب حجته طرفة عین و لا یکون ذلک الا علی راس شرار الناس، غیبت در دوران بدترین مردم از جهت شقاوت ها محقق میشود.

ذیل یک روایت دیگر را میخوانم، عن یونس بن عبد الرحمن، ابتدایی دارد، ثم قال علیه السلام، موسی بن جعفر میفرماید، امام کاظم علیه السلام، ادامه روایت این است که طوبی لشیعتنا، طوبی چی بود؟ آن شجره ولایت. طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبة قائمنا. المتمسکین بحبلنا یعنی حبل ولایت، یعنی همان محبت ها و بغض های محکم سابق المتمسکین بحبلنا فی غیبة قائمنا، الثابتین علی موالاتنا و البرائة من اعدائنا. کسانی که تثبت پیدا کردند با محبت به موالات ما و برائت از اعداء ما، اولئک منا و نحن منهم، عه! خیلی بالا ... آنجا فرمود این ها معی فی درجتی، اینجا میفرماید اولئک منا و نحن منهم، اگر پیغمبر اکرم میفرماید حسین منی و انا من حسین، ببینید بیان را، چرا؟ بیان دارد. اولئک منا و نحن منهم، یعنی آن حقیقت دینی که در آن روز پایدار میماند، نحن منهم، فرع و اصل در اینجا در ظهور و غیبت است. ما غائبیم، این ها ظاهر ما میشوند، لذا نحن منهم در ظهور. آنچه از ماست این ها ظاهر میکنند. نحن منهم، مطلق نیست. در ظهور. ما میشویم از این ها، یعنی این ها ما را میشناسانند، این ها معرف ما میشوند، نحن منهم.

سوال: چرا در مورد سلمان و ... نگفتند، گفتند سلمان منا، نگفتند انا من سلمان.

پاسخ: چون آنجا خودشان در ظهور بودند.

سوال: در مورد سید الشهداء و امیر المومنین این را میگویند...

پاسخ: در مورد سید الشهداء هم که میفرمایند، میفرمایند آنجا دین پیغمبر به چی باقی شد؟ به امام حسین. لذا انا من حسین. انا من حسین یعنی آن حقیقت نبوتی که من بودم، بواسطه امام حسین احیاء شد و محقق شد. انا من حسین. در احیای نبوت.

سوال: یک چیزی از آن جنس باید این دوره ظهور بکند.

پاسخ: از آن جنس است دیگر. دیگر بالاتر از اینکه حضرت میفرمایند ظهور ما را این ها... یک ظرفی که آنقدر طهارت پیدا بکند که امام را او بشناساند به مردم، این کم است؟ فکر نکنید من را میگوید، او دارد کی را میفرماید؟ آن شیعه ای که ثابتین علی امر الله در زلزله هاست. در شدائد، آن میشود علم برای شناساندن امام. امام با او شناخته میشود برای مردم. لذا انا منهم. اینجا میفرماید و نحن منهم. خیلی زیباست.

قد رضوا بنا ائمة، آن ها راضی شدند به اینکه ما امامشان باشیم، و رضینا بهم شیعة. این هم بیانش است. ما هم راضی شدیم این ها شیعیان ما باشند. فطوبی لهم، شجره ولایت برای این هاست، هم و الله، قسم میخورند حضرت، معنا فی درجتنا یوم القیامة. هم و الله معنا فی درجتنا یوم القیامة. البته فی درجتنا بحث دارد. یک بحث دیگری دارد. درجه آن ها در نظام خلق یک بحث است، در نظام امر الهی و نظام الهی یک بحث دیگری است. آنجا شریک ندارند.

سوال: در نسخه دیگری از روایت متمسکین بحبنا آمده است.

پاسخ: یکی است. عیب ندارد. حبل و حب یکی است. حبل ما همان حب ماست. روایت قبلی داشت دیگر. حبل ما همان رابطه معرفتی است که در مرتبه عمل کشیده میشود که محبت است. یعنی ظهور و بروز پیدا بکند. حبل هم همان است. حبل همان محکمات است. حب هم همان محکمات است.

سوال: حد اطلاقی منا چقدر است؟

پاسخ: اشاره کردیم. تفصیلش باشد فرصت دیگر.

سوال: غیبت دوره عمومی شدن منا است؟

پاسخ: بله دیگر. کلا محض شدن یعنی منا شدن در همه دوره هاست، منتها غیبت تسریع است. اقرب ما یکون و ارضی، یعنی سرعت.

یک روایت مفصل دیگری هست، آخرش را فقط میخوانم، این روایت احمد بن اسحاق بن سعد اشعری است، احمد بن اسحاق امام صادق نیست، احمد بن اسحاق بن سعد اشعری. احمد بن اسحاق بن سعد زمان امام عسکری علیه السلام است. این هم سرگذشت هایی دارد. این قمی است، از قمیون است. آن احمد بن اسحاق برای کوفه است. این احمد بن اسحاق اشعری است، اشعریون از قمیون هستند. روایت مفصل است. خیلی حضرت تحویلش گرفته است، خوشحالش کرده است، بشارت هایی بهش داده است، بعد سوال میکند که فقلت له یا مولای هل من علامة یطمئن الیها قلبی؟ یک چیزی هست که دل ما محکم بشود، فنطق الغلام یعنی امام زمان که کودک بوده است، فنطق الغلام بلسان عربی فصیح فقال ان بقیة الله، در محضر امام عسکری علیه السلام، چون هر کسی امام زمان را ندیده بود در محضر امام عسکری، بعضی فقط دیدند، پرده را زد بالا و دیدند، اما اینجا احمد بن اسحاق بن سعد اشعری، حضرت باهاش در کودکی صحبت هم کرده است که انا بقیة الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه و لا تطلب اثرا بعد عین، امام زمان میفرمایند. میگویند دنبال علامت ها بعد از اینکه عین برایت مشهود شد، یعنی به آن عین الیقین رسیدی، دنبال علم الیقین دیگر نباشد. قال احمد بن اسحاق فخرجت مسرورا فرحا. دیگر چی بیشتر از این. این ها هم ولایت شناس بوده اند، آدم ساده نبودند که بگوید یک بچه را دیدیم. نه. میفهمد چی دیده است. از عبارات قبلی روایت هم معلوم میشود که چقدر مهم بوده است. فخرجت مسرورا فرحا فلما کان من الغد، عدت الیه، باز برگشتم پیش امام عسکری علیه السلام فقلت یابن رسول الله لقد عظم سروری بما مننت علیِ، این خیلی نعمت بود که شما برای ما قرار دادی که امام زمان را دیدیم، فما السنة الجاریة فیه، چون اشاره کرده بود در قبلش که مثله فی هذه الامة مثل الخضر و مثله مثل ذی القرنین، امام عسکری علیه السلام برایش گفته بود که مثل امام زمان مثل خضر است، مثل ذی القرنین است. این هم شب کأن خوابش نبرده است، مثل جریان کمیل که حضرت آن دعا را... صبح اول وقت آمده است، این ها ولایت شناس بودند دیگر، لقد عظم سروری بما مننت علی، فما السنة الجاریة فیه من الخضر و ذی القرنین، اشاره کردید دیروز، مشعوف شدیم به دیدار، یادش رفت این ها را سوال کند. چون غرق شده بود در دیدار، این ها از دستش خارج شده بود و آنقدر هم ... گاهی آنقدر یک کیفی انسان را اخذ میکند، گاهی دلش نمیخواهد هیچی بیاید این را خراب کند. دست بهش نخورد. میخواهد این همینطوری بماند. هیچی دیگر، حتی هیچ سوالی، هیچ چیزی. ما در مفهوم هستیم، دل خوشی و دل خنکی ما همین مفاهیم است. میخواست هیچ دست بهش نخورد، حتی یک مطلب علمی هم نمیخواهد وارد بشود. نه از علم زده شده باشد، نه، میخواهد بماند، این حال دست نخورد، این هم حالش نگذاشت دست بخورد، آمد، فردایش رفت، اینطوری باید روایت را معنا بکنیم تا خوب جلوه گر بشود.

حالا یک خرده حالش رفته است، آرام گرفته است، فما السنة الجاریة فیه من الخضر و ذی القرنین، قال طول الغیبة یا احمد. طولانی بودن غیبت سنت خضر و ذی القرنین است. یعنی هم ذی القرنین غائب شده است هم خضر. قلت یابن رسول الله فان غیبته لتطول؟ قال ای و ربی. اینجا هم حضرت قسم میخورد. حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القائلین به فلا یبقی الا من اخذ الله عز و جل عهده لولایتنا و کتب فی قلبه الایمان و ایده بروح منه. یا احمد بن اسحاق هذا امر من امر الله و سر من سر الله و غیب من غیب الله، فخذ ما آتیتک، پاشو برو، این را که گفتم خوب بگیر، محکم، نگهش دار، فخذ ما آتیتک و اکتمه، کتمانش هم بکن، برای هر کسی ظرفیت این نیست که این را بگویی، و کن من الشاکرین تکن معنا غدا فی علیین. اگر شاکر بودی، یعنی حق مطلب را ادا کردی، تکن معنا غدا فی علیین. چقدر این ها زیباست.

یکی از این روایات کفایت میکند برای اینکه آدم مست بشود، منتها ما از بس این کتاب های روایت دستمان است، از این خمر ها پوست کلفت شده ایم، مست نمیشویم.

ذلک من رفقائی، در تعبیر روایت امام باقر از پیغمبر نقل میکند که آن کسی که با محبت ما و دشمنی دشمننان ما هست، ذلک من رفقائی، پیغمبر میفرماید و ذوی مودتی، و اکرم امتی علی یوم القیامة.

یک روایت دیگر هم در اینکه دوران غیبت دوران افضلیت است، مهم است، فقط صدرش را میخوانم، روایت طولانی است، حسین بن محمد اشعری عن معلی بن محمد عن علی بن مرداس عن صفوان بن یحیی و حسن محبوب عن هشام بن سالم عن عمار الساباطی قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ایما افضل العبادة فی السر مع الامام منکم المستتر فی دولة الباطل او العبادة فی ظهور الحق و دولته مع الامام منکم الظاهر؟ دو فرض میکند. یک جایی دولت باطل است، امام هم سر است، آشکار نیست. یک جایی دولت حق است، امام ظاهر است... عبادت در کدامیک از این ها افضل است؟ به نظر شما کجا افضل است؟

هر کدامش را بگویید محذور دارد. بگویید در دوران امام سر باطن، کسی میگوید پس نباید دنبال تمدن اسلامی و حاکمیت الهی باشیم؟ چون اینجا افضل است؟ اگر بگوییم دوران امامت، پس این بیچاره ها که در آن دوره بودند محروم شدند؟ من یک کلام جوابش را میدهم، روایت طولانی است، جواب این سوال را در انتهای روایت میدهد. من فقط صدرش را دارم میخوانم، ولی اشاره به انتهائش هم میکنم، چند صفحه است، میفرمایند یا عمار الصدقة فی السر و الله افضل من الصدقة فی العلانیة. تشبیه را ببینید. الصدقة فی السر افضل من الصدقة فی العلانیة. کذلک و الله عبادتکم فی السر مع امامکم المستتر فی دولة الباطل و تخوفکم من عدوکم فی دولة الباطل و حال الهدنة افضل ممن یعبد الله جل ذکره فی ظهور الحق مع امام الحق فی دولة الحق و لیس العبادة مع الکفر فی دولة الباطل مثل العبادة و الامن فی دولة الحق. بعد حضرت شروع میکنند مفصل مصادیق متعددی از این مسئله را می آورند که این چطور است، آن چطور است، تضاعف ثواب ها چطوری است، بعد سوال میکند که جعلت فداک و الله رغبتنی فی العمل و حثثتنی علیه و لکن احب ان اعلم کیف صرنا نحن الیوم افضل اعمالا من اصحاب الامام الظاهر منکم فی دولة الحق و نحن علی دین واحد، بعد حضرت شروع میکنند جواب دادن، به روایت رجوع بکنید. در آخر طرف میگوید پس ما تقاضا نکنیم ظهور محقق بشود؟ چون اینجا افضل است، افضلیت را آدم نباید از دست بدهد، اگر افضل است، پس تقاضا نکنیم ظهور محقق بشود، این افضل است دیگر. سوال مهمی است ای نه؟ حضرت میفرمایند نمیخواهی توحید حاکم بشود بر هستی و این را ببینید. این همان من توسعه یافته است که قبلا بحثش را داشتیم که اگر کسی به این رسید، یعنی فطرتش اشکال پیدا کرده است همینقدر. پس عبادت در این دوران افضلیت دارد، اما طلب آن دوران هم... این طلب به ضمیمه این، آن کسی که در آن دولت قرار میگیرد، تقاضا میکند که ای کاش من در دولت آن زمان بودم و آن ثواب را هم به دست می آوردم و آن کسی که در اینجاست طلب میکند کاش من تا مرتبه ظهور کاملم برسم، آن سیطره را هم ببینم. این جامعیت ایجاد میکند. لذا کسی که با شهادت از دنیا برود در رجعت برمیگردد با موت عادی از دنیا میرود. کسی که با موت عادی از دنیا رفته باشد، در رجعت برمیگردد، از مومنین محض، تا با شهادت از دنیا برود. تا هر دوتا را به دست بیاورد. در این مسئله هم عینا همینطوری است. یعنی هر دو طلب برای انسان باید باشد.

هر کدام از این روایات کد دارد. زیباست. چقدر کار ازش می آید.

در بحث های بعدی سنت تمحیص را در یک جلسه میخواهیم بگوییم، بعد تطبیقش با جریان انقلاب اسلامی ان شاء الله. بحث غلبه روح بر بدن ناقص ماند در جلسه قبل. اما دیگر عبور کردیم ازش. همین مقدار که طلیعه اش گفته بشود و بیان بشود، برای تفصیلش دوستان میتوانند رجوع کنند به مباحث دیگر.

سوال: بحث سنت انبیاء در حضرت، در روایت احمد بن اسحاق سعد شعری، وجه سنت خضری را طول غیبت گفته اند. عین همین روایت را فضل هاشمی از امام صادق داشت، آنجا وجه سنت خضری را آنجا میفرماید وجه غیبت ظاهر نمیشود مگر بعد از ظهور، همانطور که ...

پاسخ: آن هم یکی از وجوهش است. طول غیبت خضر برای ما درست آشکار نیست. طول الغیبة یک حقیقت منبسطی است، صرف طول نیست. طول الغیبة خودش حکمت میخواهد. حکمت طول غیبت چیست. این میتواند فقط تشبیه بشود به آن. بعد که تشبیه شد، آن چیست؟ میگوید آن هنوز معلوم نیست برای شما. یعنی معلوم نبودن سر جایش محفوظ است.

سوال: پس روایتی که یک مورد را میشمارد فقط آن نیست.

پاسخ: نه دیگر. آن یک مرتبه و یک ظهورش است. خود طول الغیبة هم همه اش بیان نشده است.

ان شاء الله خدای سبحان ما را جزء ثابتین بر امر ولایت در محبت به اهل بیت علیهم السلام و عداوت دشمنانش در این دوره محکم و محکم تر قرار بدهد، این محکمات را در وجود ما روز به روز مستحکم تر کند و ما را از آفات و فتنه ها و لغزش ها و ریزش های در این دوران ان شاء الله به عنایت خودش محفوظ بدارد.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

سوال: روایت در کمال الدین هست؟

پاسخ: مختلف است. بعضی از کمال الدین است، بعضی اش در اثبات الهدی است، بعضی اش در کافی است.

سوال: آیه آخر سوره مجادله با خیلی از روایاتی که خواندید یکسان است. ایده بروح منه را برای حضرت عیسی گفتید، اما عین این آیه هست. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

پاسخ: بله. آیه 22 سوره مجادله. هم محبت است. هم دشمنی است. احسنت.

سوال: غیبت را به معنای مظلومیت امام بگیریم...

پاسخ: آن هم یکی از وجوهش است، نه اینکه فقط آن باشد. و الا حضرت دارد مدیریت صحنه میکند، منتها با نظام باطن و این خیلی سخت و عظیم است.

سوال: مدیریت امام زمان در دوران غیبت که فرمودید شخصشان نیست، ولی تدبیر حضورشان هست، با این حساب فرضا خود شخص هم باشند، تدبیری که تا الان بوده، همینطور بوده و همینطور ادامه پیدا میکند؟

پاسخ: اگر شخص بود، تدبیر اینطوری بود، سوال غلط است. چون این تدبیر اینطوری انجام میشود. اگر شخص بود و دیده میشد، این مدیریت اینطوری سوق پیدا نمیکرد. مردم توجه به شخص میکردند، غفلت میکردند از آن رابطه. لذا چون میخواهند آن رابطه ایجاد بشود برای عموم مردم، برای اوحدی نه، اوحدی در زمان حضرات معصومین بودند، توجه به شخص هم بوده، ولی عبور هم کردند و به آن هم رسیدند. اما برای عموم مردم رسیدن به او باید با نبود شخص باشد. این طور هدایتگری اش اینطوری است. باید اینطور باشد. لذا اینکه بگوییم اگر شخص هم بود همینطور میشد، سوال غلط است.

سوال: میشود طرف شأن امام باشد در زمان غیبت و خودش نداند.

پاسخ: بله. میشود.

سوال: رابطه ظاهر و باطن مگر نیست؟

پاسخ: چرا. ولی اگر برای این آشکار کنند گاهی نمیتواند حفظش کند. دارد ولی نمیتواند. لذا وقت مرگ که میشود، یک سری پرده ها که کنار میرود، آن لحظه احتضار این را میابد. ولی دیگر از دست نمیدهد. خیر برای این این است که از دست ندهد. یا همین غیب بودن. مثل اعمالی که ما حکمتش را گاهی نمیدانیم، ولی انجام میدهیم تعبدا. که اگر بدانیم آن کمال برش مترتب نیست. گاهی شأن است، دارد کار او را انجام میدهد، به اراده او هم انجام میدهد، اما به این علم به علم ندارد. لذا همین یک ابتلاء است برایش تا کمال بالاتر پیدا بکند.

سوال: در مورد سنت خضری روایت امام رضا علیه السلام میفرماید انه لیحضر حیث ذکر، بعد میگویند که خضر هم همیشه مونس با حضرت است در تنهایی حضرت و ...، عرضم این است که حالت رفعتی که برای خضر و ادریس و الیاس و عیسی علیهم السلام ایجاد شده، آن چهار نبی ای که میگویند دوتا در آسمانند و دوتا در زمینند، و دقیقا مثل خضر که تاکید میکنند در همان حالت رفعتی که دارد و حیاتی که دارد مونس حضرت است، میشود نتیجه گرفت که از اهل البیت هم حضرت رفعت پیدا کرده است؟ یعنی بدنش یک تلطفی پیدا کرده است که حیات ارضی اش به یک شکل خاصی است، مثل حیات خضر است که لیحضر حیث ذکر، حضرت هم همینطور باشد.

پاسخ: رفعت آن ها باعث شده است که الان حجیت به آن ها نیست. یعنی عیسی علیه السلام الان حجت نیست. خضر الان حجت نیست.

سوال: روی زمین زندگی میکنند، نماز میخوانند.

پاسخ: بودن امام زمان علیه السلام از آن سنخ نیست. چرا؟ به معنای تمام آن حقیقت نیست. چرا؟ چون این حجت با بدن در زمین است.

سوال: مثل خضر و الیاس که روی زمینند، نه مثل عیسی و ادریس که در آسمانند.

پاسخ: متوجه میشوم. لذا خضر در دوران خودش حجت نبود.

سوال: الیاس چطور؟

پاسخ: الیاس بحثش متشابه است. چون الیاس همان ادریس است که دور دیگری به طور دیگری بروز کرد. اما خضر علیه السلام اصلا حجت نبوده است. در دوران ذو القرنین بوده است و سردار سپاه بوده است و بعد آب حیات و ... غائب شد. ازدواج هم نکرد. برایش زن گرفتند و آن شب... خیلی عجیب است. مثل جریان عیسی علیه السلام، این هم تشابه است. عیسی علیه السلام هم ازدواج نکردند.

سوال: قصه الیاس هم میگوید سوار بر اسب آتش شد و ... صار عقلا مجردا.

پاسخ: بحث هایی که در این مسئله میشود، حجت را از این ها برمیدارد، حجت کسی است که در تمام مراتب حضور دارد و همه جهات وجودی اش به فعلیت میرسد. لذا امام زمان از این سنخ است. مهم است این ها. منتها امداد میکنند. آن ها مثل ملائکة اللهی میمانند که امداد میکنند.

سوال: بحثم حفظ بدن حضرت است.

پاسخ: عیب ندارد. تشابه ایجاد میشود از باب حفظ بدن. اما آن ها بدنشان کاملا از سنخ بدن امام زمان نیست. خضر بدنش تمایل ازدواج نداشت. ادریس نداشت. عیسی علیه السلام نداشت. اما حضرت همه آن نظام وجودی کامل درش هست. فعلیت تامه است. این ها را باید با ظرافت بهش دقت کرد.

سوال: در مورد انه لیحضر را میشود در مورد حضرت سرایت داد که...

پاسخ: امداد است.

سوال: که حضرت را هرجا یاد بکنید حاضر است. همان سنت حاضر است.

پاسخ: بله. یعنی هرچه آن ها دارند حضرت دارند، یک چیزهایی حضرت دارند که آن ها ندارند. پس هر کمالی برای آن ها هست برای حضرت هست.

سوال: میتوانیم بگوییم حضرت امام و آقا را بگوییم منا اهل البیت هستند، میتوانیم اینطوری تطبیق بدهیم؟

پاسخ: برای ایجاد حساسیت نکردن بین دیگران، اظهارش لزومی ندارد، اما اینطوری هست. برای اینکه سر این دعوایی راه نیوفتد که این چرا، آن چرا، یا بخواهند اینها علم کنند عده دیگری هم عده دیگری را ضمیمه بکنند، بعد دعوا بشود، خودش بشود منشا دعوا، خب چرا آدم دعوا راه بیندازد، ولی هست. منا بودن ضایع بشود و مسخ بشود. آدم خوب است که خودش باور داشته باشد، اما لزومی ندارد که اظهار بکند.

سوال: در وقایع انقلاب هم این لغزیدن ها...

پاسخ: در بحث انقلاب اسلامی بحث داریم، بحث مهمی هم داریم، می آوریم در مراحل غیبت... اینکه انقلاب اسلامی به چه معناست. با نگاه دیگری باید به مسئله نگاه کرد، غیر از نگاه های عادی که ما داریم.